

تأثیر حکیم سبزواری بر مکتب تهران تداوم مکتب فلسفی اصفهان قاجاری

محمدجواد سامی^۱، سعید رحیمیان^۲

چکیده

نوشتار حاضر به بررسی نحوه تحقق مکاتب فلسفی اسلامی در حوزه فرهنگی ایران از قرن هشتم تا سیزدهم هجری میپردازد. در این راستا سیر تحول مکاتب مزبور از «مکتب فلسفی شیراز» (به نمایندگی قطب‌الدین شیرازی و صدرالدین دشتکی) به «مکتب اصفهان صفوی» (به نمایندگی میرداماد و ملاصدرا) و از آن به «مکتب اصفهان قاجار» (به نمایندگی ملاعلی نوری و ملا اسماعیل خواجوی) و در نهایت وصول آن به «مکتب تهران» (به نمایندگی ملاعلی مدرس زنوزی و ملامحمد رضا قمشه‌ای و حکیم جلوه) مطرح میشود و در ادامه به نقش کلیدی حکیم سبزواری در تحول مکتب سوم به مکتب تهران پرداخته میشود. بدیهی است بلحاظ دوره زمانی انتخاب شده مجال پرداختن به مکاتب پیش از مکتب فلسفی شیراز مانند «مکتب مراغه» (به نمایندگی خواجه نصیرالدین طوسی) و یا پس از مکتب تهران یعنی «مکتب نوصدرایی» (به نمایندگی علامه طباطبایی)

۶۳

۱. استادیار دانشگاه هنر شیراز (نویسنده مسئول)؛ mjsami430@gmail.com

۲. استاد دانشگاه شیراز؛ sd.rahimian@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۱۵ تاریخ تأیید: ۹۷/۸/۲



نبوده است. در این راستا تلاش شده به ویژگیهای چهار مکتب مورد نظر و شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه و علل رویکرد مردم به حکما و دانشمندان شاخص هر مکتب اشاره گردد. این پژوهش به شیوه کتابخانه‌یی و تلاشی تطبیقی نشان میدهد که استبداد و ظلم ناشی از رفتار حاکمان و مشروعیت‌بخشی و همراهی اهل علم، علت عمده تشکیل حلقه‌ها و کانونهای شبه‌حزبی به دور قدرتهای معنوی در لباس حکیم و صوفی بدلیل تأثیر سخن عارفان و فیلسوفان بوده است.

کلیدواژه‌ها: حکمت متعالیه، حکیم سبزواری، مکتب اصفهان صفوی و قاجاری، مکتب تهران

* * *

مقدمه

مکتب فلسفی، محصول اندیشه فیلسوفانی است که در یک دوره معین به معرفت خاصی دست یافته‌اند یا به نتایج نوین و تحریری جدید حاصل از شیوه واحدی براساس داده‌های پیشین اما در قالب پارادایمی جدید رسیده‌اند. به تعبیری، به دوره‌یی از دانش فلسفی که صاحبان سبک معینی را دور یکدیگر جمع کرده، مکتب فلسفی میگویند. حکیمان یک مکتب هم‌محور در اندیشه و هم‌گرا در عملند؛ هرچند مشارب آنان مختلف باشد. در میان مکاتب فلسفی ایرانی مکتب شیراز، مکتب اصفهان صفوی و قاجاری و مکتب تهران از بقیه نام‌آورترند. این سؤال همواره درباره مکتب شیراز و چگونگی شکلگیری آن که مبنای اصلی مکتب اصفهان بوده وجود داشته است که این مکتب از چه ویژگیهایی بهره‌مند بوده است؟ با وجود حوادث متعدد قرون دهم و یازدهم هجری تحت تأثیر اندیشه اخباری‌گری موفق به عبور از آن تفکر شده و علم‌گرایی را در خود نهادینه ساخته و توانسته به جامعه علمی و مردمی پس از خود انتقال دهد. مکتب شیراز که در عصر ایلخانی به ظهور رسید و محصول برزخ میان دوره طلایی علمی چون مکتب فلسفی مراغه و عصر مغولی و تیموری است، این



فرصت را بدست آورد که در اوج هیاهوی جنگ و خونریزی در کنج تنهایی برکنار از حکومت، ارتباط معناداری را با جامعه مظلوم و تحت ستم برقرار کند و با وجود اختناق حاکم از اختلاف مراکز متعدد قدرت کمال استفاده را ببرد و در تربیت نیروهای متعهد در حوزه علوم کلامی و فلسفی برای رسیدن به اهداف بلند عرفانی یعنی همان سیر بالحق الی الخلق را محقق سازد. با افول دولت ایلخانی مکتب شیراز به پایان رسید. در فاصله نه چندان دور، صوفیان گرد آمده به دور شیخ جنید و حیدر با تجمع قدرت حول محور شیخ صفی الدین اردبیلی و با رویکرد پایتخت به اصفهان مکتب دیگری را شکل دادند. این مکتب برخلاف اسلاف خویش نه تنها در ستیز با حکومت نبود بلکه برآمده از قدرت سیاسی حاکم بود و از پشتوانه عظیم ایلی نشئت میگرفت. ازینرو مکتب اصفهان صفوی بر نقاط اختلاف با حاکمیت نه تنها سرپوش گذاشت، بلکه مراکز و کانونهای حزبی قدرت معنوی را که در تاریخ ایران بعد از اسلام پدید آمده بود در خود مضمحل ساخت و هرگونه صدای مخالفی را با تبعید (همانند ملاصدرا) و یا تهدید (همانند قطیفی) و یا بی‌اعتنایی (همچون مقدس اردبیلی) پاسخ گفت. با افول قدرت مرکزی، فیلسوفان مخالف صدرالمآلهین امکان سخن یافتند و امثال حکیم بیدآبادی و ملا علی نوری مکتبی را بنیان نهادند که مکتب اصفهان قاجاری نامیده شد. با واگذاری تاج و تخت صفوی به محمود افغان توسط آخرین بازمانده صفویان، رنج و حرمان حکیم اردستانی و لاریجانی به ثمر نشست و حکمت متعالیه از زوایای صدور حکیمان فیلسوف بر زبان مردمان جاری گشت.

تاخت و تاز سپاه نادر هر چند اصفهان را فتح کرد، اما دورره جدیدی از التقاط مذهب سنی و شیعی را رقم زد و افراط تشیع صفوی را به تفریط تسنن نادری ممزوج نمود. لارنس لاکهارت معتقد است که نادر هیچگونه تعصب مذهبی نداشت. مذهب شیعه و سنی را برای پیشرفت در سیاست بالا و پایین میبرد.^(۱) حامد الگار در بیان فقر و فلاکت مردم دوره نادری میگوید: نادر وقتی به سپاه قزلباش نیاز داشت، شیعی متعصب میشد. به تعمیر حرم امام رضا (ع) میپرداخت و خود را غلام علی مینامید. اما پس از بازگشت از خراسان ۱۱۴۴ ه. ق عمده سپاه او را افغانان و تاتار و ترکمانان تشکیل میدادند.^(۲) فیلسوفان این دوره به خلوت رفته و مسئولیت عظیم خود

۶۵



محمدجواد سامی، سعید رحیمیان؛ تأثیر حکیم سبزواری بر مکتب تهران، تداوم مکتب فلسفی اصفهان قاجاری

را که یاری ستمدیدگان بود، آغاز کردند. موقوفات یکی پس از دیگری از دست متولیان خارج میشد و وظیفه حکیمان مشخص گردید و مسلک دین‌فروشان که به اینگونه نعمتهای باد آورده عادت داشتند، محو گردید و عصر حضور حقیقی عارف در لباس قلندران، فتیان و جوانمردان آغاز شد. در این عصر، نمود دیگری از ستیز مردم ایران را با عناصر جور، در اقبال عمومی به شخصیت‌های غیر حاکم میتوان مشاهده کرد. خانقاه دراویش، مزار پیران طریقت، مساجد، بقاع متبرکه، مدارس عام، ساختمانهای عمومی و مراکزی که از دایره توجه دستگاه حکومتی بیرون بود، در کنار شخصیت‌های دور از حریم دربار پناهگاهی شد که نشان از حرمت و هویت از دست رفته بود.^(۳) با ساخت مدرسه مروی تهران و اعزام ملا عبدالله زنوزی، اصفهان جای خود را به مکتب نوپای تهران داد و در تکمیل این نحله فکری - ادبی مکتب نوصدرایی در اوج همه‌مهمه مشروطه‌خواهی نواندیشان با عبور از مکتب اصفهان قاجاری شکل گرفت. مکاتب فلسفی که با رویکرد حاکمان به فقیهان درباری برای کسب و جاهت و مشروعیت، شکل گرفته بود، ملجأ مردمان دل‌سوخته از ستم جباران شد.

از آنجایی که حکمت در تنگنا متجلی میشود و فیلسوف در بدیهیت‌ترین نیاز اجتماعی مردمان به حرکت درمی‌آید، بر همین اساس اندیشه حکیم سبزواری بعنوان پل ارتباط بین دو مکتب اجتناب‌ناپذیر شد. حکیم با توانایی در علوم چون فقه و اصول و منطق و تفسیر به فلسفه توجه نمود و از ترکیب آن با محوریت علم کلام، آشتی با عرفان را آشکار کرد. از آمیزش حکمت با علوم اسلامی، افکار محیی‌الدین ابن عربی، مولانا و حافظ به ظهور رسید. عرفان توانست خود را در حد مناسب و قابل قبول به جامعه عرضه نماید. حکیم ملاهادی سبزواری توفیق یافت تا التیام دل‌های رنجور مردم دور از مراکز قدرت باشد. وی توانست با تربیت صدها حکیم و صوفی ۶۶ و طبیب، مردم را در دورترین نقاط بیابان سبزواری، بی‌نیاز از حکومت مرکزی در جنگ سالارالدوله از بلوایی وحشتناک سربلند خارج کند.

نوشتار حاضر بدنبال آن است که بر ارتباط معنادار میان مکتب اصفهان صفوی، قاجاری و تمایز میان مکتب تهران با مکتب نوصدرایی تأکید نماید و بر این نکته تصریح کند که در هر چهار مکتب، همواره حکمت متعالیه و نام ملاصدرا در صدر است و این حضور را حکیم سبزواری توانست تبیین نماید.



پیشینه بحث

مکتب تهران، از مناظر متعدد، در میان دیگر مکاتب فلسفی مورد توجه حکیمان بوده است. قبل از حمله مغول، مکتب مراغه که آغازگر بحث بود، زمینه ایجاد مکتب فلسفی شیراز را فراهم کرد. با عبور از دوره تیموریان و تشکیل دولت صفوی، با انتخاب پایتخت مکتب اصفهان در دو مقطع صفوی و قاجاری شکل گرفت. با افول صفویه، در دوره میانی قاجار، حکمای اربعه، مکتب فلسفی تهران را تأسیس کردند. ملاهادی سبزواری در هر دو مرحله نقش اساسی داشت. در مباحث مطرح دو قرن اخیر، آثار آقا علی مدرس زنوزی مشهور به حکیم تهران و حکیم قمشه‌ای و میرزا ابوالحسن جلوه و ابوالحسن شعرانی از دیگر اقران حضور بیشتری دارد و آثار علامه طباطبایی و شاگردانش منوچهر صدوقی سها، غلامحسین ابراهیمی دینانی، سیدحسین نصر ماندگارتر است. در ارزشگذاری مکتب تهران سیدجلال‌الدین آشتیانی، عبدالهادی حائری و محسن کدیور در آثار خود نقد و بررسی مبسوطی را برجای گذارده‌اند. از شاگردان علامه، استاد مطهری، حسن‌زاده آملی و جوادی آملی و غلامرضا اعوانی در شرح و بسط مکاتب فلسفی و بطور اخص حول مکتب تهران بسیار سخن گفته‌اند.

ضرورت بحث

با تفکیک حوزه‌های فلسفی در پنج قرن گذشته، مشارب متعددی با صبغه کلامی و الهیاتی مشخص میشوند. از دانشمندان مطرح آن مکاتب در دوره اقتدار حکومت صفوی و در عصر انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان میتوان، فیلسوفانی چون میرداماد و میرفندرسکی، شیخ بهایی در یک تحول علمی ملاصدرای شیرازی اشاره کرد. این رویکرد به مرور زمان نوعی دگرذیسی از متون کلامی به سبک فلسفی با تأکید بر خردگرایی را از خود برجای گذارد. این تغییر جهت منجر به تفکیک مکتب اصفهان به دو دوره شد: از میرداماد تا ملا رجبعلی تبریزی و با افول سلطنت صفوی توسط حکیم بیدآبادی دوره فترت مکتب فلسفی صفوی را با کوشش حکیم اردستانی، عنایت‌الله گیلانی، خواجه‌ی و قطب‌الدین نیریزی پشت سر گذاشت. بیدآبادی را میتوان خاتم‌الحکماء این دوره نامید. مکتب فلسفی قاجاری توسط ملاعلی نوری و در ادامه

۶۷



حکیم ملاحادی سبزواری به سامان رسید. این نیاز به تفکیک را میتوان در هنگامه آغازین مکتب تهران مشاهده کرد. نوشتار حاضر ضرورت بیان این تحول را دنبال میکند و در چرایی تفکیک چند سؤال برایش مطرح است:

۱. تفکیک مکتب اصفهان به دو دوره صفوی و قاجاری بر چه اساسی استوار است؟
۲. مکتب تهران با چه خصوصیتی از دیگر مکاتب چون مکتب اصفهان قاجاری متمایز میگردد؟

مکتب شیراز

مکتب با تعریف خاص خود، مفهومی متفاوت از ملت و دولت دارد، در حالی که متأثر از آن دو نهاد میباشد، بطور کلی در حوزه اندیشه ملل و اقوام، جای میگیرد. دولت برعکس حکومت مجموعه‌یی از سازمانهای نهادی شده و پایدار است که وجودش وابسته به شخص حاکم نیست. هر فرد یا گروه که قادر باشد بر آن مسلط گردد اداره آن را به عهده خواهد گرفت.^(۴)

در مکتب هر فرد و یا حوزه مقتدر علمی که بتواند متفاوت از اندیشه و فکر جامعه نهادینه شده آن را به یک جریان فکری تبدیل نماید، خالق آن مکتب و حافظ آن اندیشه خواهد بود. بطور کلی مکتب هر چند از یک سرزمین خاص برمی‌آید، اما متعلق به فراسرزمین خواهد بود. مکاتب فلسفی چندی در حوزه فراسرزمینی ایران بزرگ در طول هزاره بعد از اسلام شکل گرفت و پا به عرصه نهاد که از خود سخنی نو و پویا و ماندگار داشت. مکتب فلسفی مراغه، شیراز، اصفهان صفوی و قاجاری و در خاتمه مکتب فلسفی تهران و نوصدرایی از جمله آنهاست.

شکوفایی علمی مکتب شیراز در زمان اتابکان فارس (سلغریان) که از نیمه دوم

۶۸ قرن ششم هجری بر شیراز مستولی شدند، روی داد. در آن دوره، مدارس متعددی در شیراز ساخته شد. در حمله چنگیزخان مغول شهر از ویرانی در امان ماند و ابوبکر بن سعد با پرداخت مالیات و تمهیداتی شهر را از خطر جنگ حفظ کرد.

با عبور از حوزه فلسفی مراغه (خواجه نصیر) در دوره ایلخانی بعد از هجوم مغولان و در اوج دوره تیموریان در فارس مکتبی شکل گرفت که به مکتب شیراز معروف است. ایلخانان در ایران بمدت یک قرن حضور داشتند. (۶۵۱-۷۵۶ ه.ق). اولین آنان هلاکو و



آخرینشان گیخاتو و از ایلخانان مسلمان غازان خان و اولجایتو و ابوسعید از سلاطین آن سلسله شمرده میشوند. سلطان محمد خدابنده (الجاتو) و سلطان سعید به مناسبت ارادت خواجه رشیدالدین فضل الله به شیخ صفی الدین اردبیلی و وجود دانشمندانی چون شمس الدین محمد جوینی و عطا ملک جوینی تحت تأثیر ایرانیان قرار گرفتند. نام این مکتب با صدرالدین دشتکی (ت. ۸۲۸ ه. ق/ ۱۴۲۴ م.) در تلاش برای تثبیت افکار حکیمان همراه بود. صدرالدین که در راه اشاعه اندیشه فلسفی و منطقی خود از هرگونه سعی و مجاهده فروگذار نکرد، توسط ترکمنها به قتل رسید و در شیراز مدفون گردید. (۹۰۳ ه. ق/ ۱۴۹۷ م.). حکیم معاصر صدرالدین، علامه ملاجلال الدین دوانی (ت. ۸۳۰ ه. ق) شاگرد ایچی و با احاطه علمی فراوان به علامه شهرت یافت و از سراسر جهان اسلام برای درک علم او تلاش میکردند. وی در ابتدا شافعی مذهب بود و با نگارش کتاب *نور الهدیة* اعتقاد خود را به شیعه اثبات نمود. او در دوره تیموری زندگی میکرد و در عصر پادشاهان آقویونلو به فارس بازگشت و به منصب قضا مشغول شد. از وی، شخصیت اثر نام برده اند که کتاب *شرح رباعیات* فلسفیش از بقیه مشهورتر است.^(۵) آق قویونلوهای ترکمان سنی مذهب طرفدار تیمور و قراقویونلوهای شیعی دشمن امیر تیمور نیم قرن (۸۷۲-۹۲۰ ه. ق) بر ایران حکومت کردند. حکمای مکتب شیراز، در پایان این دوره پا به عرصه علمی نهادند و فرهنگ بجا مانده از مناصب شرعی مغولان را از خاطر نبردند که عبارت بود: تولید امور اوقاف، نقابت سادات، مدرسی حوزات، خطابت مسجد جامع و اعادت مدرس و ایلخانان بطور کلی از آن تبعیت میکردند. جامعه با این امور حدود دو قرن خو گرفته بود. مکتب فلسفی شیراز نهادینه کردن و بومی سازی روشهای متداول متأثر از مناصب شرعی را وجهه همت خویش قرار داد و افکار و عقاید کلامی را با فلسفه در هم آمیخت و تصلب نظامیه های ری و بغداد را به بوته فراموشی سپارد.

۶۹

نام حکیم دشتکی در آثار ملاصدرا بسیار برده شده و از اهمیت خاصی برخوردار است. ملاصدرا به نظریه وجود ذهنی صدرالدین اشاره میکند^(۶) فرزند حکیم دشتکی، غیاث الدین منصور شیرازی، (ف. ۹۴۰ ه. ق/ ۱۵۳۳ م.) بود که از او به عقل حادی عشر یاد میشود. وی عمر خود را در شیراز سپری کرد و در مدرسه منصوریه ساخته شده



محمدجواد سامی، سعید رحیمیان؛ تأثیر حکیم سبزواری بر مکتب تهران، تداوم مکتب فلسفی اصفهان قاجاری

بدست شاه طهماسب (۱۵۷۶ ه. ق. - ۱۵۲۴ م.) تدریس میکرد. او با دوانی مباحثاتی داشته که حاصل آن را محقق کرکی (ف. ۹۴۰ ه. ق.) در کتاب خویش ثبت نموده است. شرح بر هیاکل النور سهروردی را غیاث‌الدین منصور در جواب علامه دوانی تألیف کرده که کتابی ارزشمندی است. شاگرد صدرالدین، شمس‌الدین محمد خفری (۹۳۵ ه. ق. / ۱۵۲۸ م.) فیلسوفی پر آوازه اخلاقی در مکتب شیراز بود. شاگرد او شاه‌ظاهر دکنی به هند مهاجرت کرد (۹۵۲ ه. ق. / ۱۵۴۵ م.). از دیگر اصحاب مکتب شیراز خواجه محمدبن محمود دهدار ۱۰۱۳ ه. ق. بود که در شیراز میزیست و ده اثر مهم در حکمت دارد.^(۷)

ویژگیهای مکتب شیراز

مکتب فلسفی شیراز که در عصر ایلخانان مسلمان و دوره تیموری قرار گرفته است، در میان چند سلسله واقع شده است. اصلیتین آنان خاندان آل مظفر، از امیر مبارزالدین تا شاه منصور، است که حدود یک قرن یعنی قرن هشتم هجری را به خود اختصاص داده و به علت حکومت در فارس به مکتب شیراز مشهور میباشد. از میان کسانی که بعد از زوال دولت ایلخانی تیموریان (۷۷۱-۹۱۱ ه. ق.) حکمرانی فارس را در قبضه قدرت خویش داشتند، شاهرخ و سلطان ابوسعید از بقیه نام‌آورترند.^(۸) در اندیشه قرون میانی بین صوفیان و عالمان تحت عناوین مشایخ و اقطاب یک نوع در هم تنیدگی رخ داد و شاعران و حکیمان با عنوان صوفی شناخته میشدند. بسیاری از شاعران این دوره چون سعدی و عطار و حافظ که در اشعار خود عالم را مترادف صوفی آورده‌اند:

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد	صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز کرد ^(۹)	ساقی بیا که شاهد رعنائ صوفیان
به دو جام دگر آشفته شود دستارش ^(۱۰)	صوفی سر خوش از این دست که کج کرد کلاه
تا بنگری صفای می لعل فام را ^(۱۱)	صوفی بیا که آینه صافی است جام را
ای سا خرقه که مستوجب آتش باشد ^(۱۲)	صوفی نه همه صافی بی غش باشد
باقیان در دولت او می‌زیند ^(۱۳)	از هزاران اندکی زین صوفیند
تا درد نیاشامی زین درد نیاسایی ^(۱۴)	ای صوفی سرگردان در بند نکو نامی
خدا ترسی نباشد روز غارت ^(۱۵)	گر آن حلوا به دست صوفی افتد

۷۰



تحت تأثیر حمله مغول یک نوع همزیستی در میان افراد جامعه مشاهده میشد؛ از آن جمله میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تفکیک اندیشه‌های صوفیانه از فلسفه و حکمت که با مکتب شیراز آغاز شد و با احترام مشایخ و اقطاب همراه بود، در دوره اصفهان صفوی با تأکیدات ملاصدرا بر حکمت متعالیه منجر به تخصصی شدن علوم گشت.

۲. از مشخصات مکتب شیراز، آزادی افکار و عقاید بود. زرتشتیان و یهودیان در شهر، محل عبادت مخصوص داشتند که نشانه استیلای اندیشه حکیمانه در این دوره است.

۳. اقلیم فارس بصورت جزیره‌یی عمل کرد و از حملات مغول و تیموریان مصون ماند و حکما در ارائه آراء خود احساس امنیت داشتند. حکومت‌های محلی با عالمان به تساهل و مدارا رفتار میکردند و حکما امکان ارائه نظر داشتند.

۴. حافظ، مظهر آغازین اندیشه حکیمانه شیراز در عهد شاه شجاع و در دوره تیموری است. وی با ارائه مطالب حکیمانه در قالب شعر از گزند آسیب مصون ماند. این فرماندار شجاع، توسط حافظ به توصیف درآمد. وی مشهور به ابوالفوارس جلال‌الدین از سلاطین آل مظفر (۷۵۹-۷۸۶ ه.ق) بود که خود شاعری خوش ذوق بود و این قریحه شعری او را با حافظ مأنوس میکرد. در شعر حافظ نشانه آزادی عمل و ارتباط مناسب حکومت با حکیمان و عالمان آشکار است.

قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزع^(۱۶)
اینگونه افکار با اندیشه گریز از جنگ و صلح دوستی حافظ سازگار است.

۵. تفکیک فلسفه مشاء از اشراق و طرح بحث‌های تخصصی که منجر به نقدهای متنوع و تأسیس مدارس متعدد شد. مکتب شیراز از نظر تعداد و تنوع حکیمان در نوع خود بی نظیر است؛ با آنکه شهر در این دوره از امتیاز پایتختی برخوردار نبود، اما از نوعی تعادل رفتاری بهره میبرد؛ چنانکه از نام دوازده حکیم برجسته در این دوره سخن گفته‌اند: ۱) قطب‌الدین شیرازی؛ ۲) قاضی سعید بیضاوی؛ ۳) قاضی عضد ایجی؛ ۴) میرسیدشریف گرگانی؛ ۵) صدرالدین دشتکی (۹۰۳ ه.ق)؛ ۶) جلال‌الدین دوانی؛ ۷) غیاث‌الدین منصور دشتکی؛ ۸) شمس‌الدین محمد فخری (۹۳۵ ه.ق)؛ ۹) ملاحیب‌الله باغنوی؛ ۱۰) خواجه محمدبن محمود دهدار (۱۰۱۳ ه.ق)؛ ۱۱) محقق

۷۱



فخری استرآبادی؛ ۱۲) شاه طاهر دکنی (۹۵۲ ه.ق).

سعدی که در دوره اتابکان فارس یعنی در دوره مغولان و یا به تعبیری در دوره ماقبل مکتب شیراز بسر میبرد اختلاف طبقاتی ناشی از این دوره را چنین میسراید:

نگه کن بر این گنبد زرنگار که سقفش بود بی ستون استوار
یکی پاسبان و یکی پادشاه یکی کامران و یکی بینوا
یکی را شب و روز مصحف به دست یکی خفته در کنج میخانه مست^(۱۷)

فیلسوفان این دوره اندیشه صوفیه را در تعلیم عشق و محبت در جهت شکوفا کردن فلسفه به عمل می آوردند.^(۱۸) دیگر حرکت پر شور اجتماعی عظیم ایرانی این دوران، نهضت سربرداران است. دولت تیموری با حضور مکتب شیراز در یک دوره طولانی به حاکمیت صفویان متصل میشود (۷۷۱ - ۹۱۲ ه.ق). در عهد تیموری مدارس سلطان محمد خدابنده که به همت خواجه رشیدالدین فضل الله و دیگر دانشمندان مسلمان ایرانی ساخته شده بود، در رشته های فقه، فلسفه، تفسیر، علوم قرآنی و کلام همچنان به کار خود ادامه میداد و مدارس علمی از رونق فراوان بخصوص در شیراز برخوردار بودند.

مکتب اصفهان

میربرهان الدین محمدباقر استرآبادی معلم ثالث متخلص به اشراق مؤسس مکتب اصفهان است. او داماد محقق کرکی (ت. ۹۶۹ ه.ق / ف. ۱۰۴۰ ه.ق) است که مرقد ایشان در نجف اشرف میباشد. با تجدید شاهنشاهی ایرانی و سلطنت شاه عباس در (۹۸۷ ه.ق / ۱۵۸۷ م) اصفهان به ام القرای هنرها و علوم اسلامی و کانون فرهنگ معنوی در ایران تبدیل شد. موجبات این مکتب را اندیشمندان مکتب شیراز در دوره تیموری و ایلخانی فراهم کردند. حضور مغتنم محقق کرکی در ایران همراه با تبعید ملاصدرا به کهک قم قرینه مناسبی است بر گزینشی عمل کردن با عالمان که محل تأمل است. از عوامل حیات این مکتب، مباحثات و مطالعات علوم اسلامی و شرایط سیاسی قدرت و نقش همجواری با تمدنهای رومی و هندی بود. رقابت با حکومت عثمانی موجبات رشد این دوره را فراهم کرد. توماس هربرت که در زمان صفویه (۱۰۳۷ ه.ق / ۱۶۲۷ م) به قصد سیاحت به ایران آمده بود از مدرسه اللهوردی خان



شیراز، مرکز تدریس ملاصدرا، بازدید کرده و میگوید: در این مدرسه انواع علوم از نجوم، ریاضیات، فلسفه، کیمیا تدریس میشود.^(۱۹)

در این دوره شاهد تألیف آثار ملاصدرا و قاضی سعید قمی (۱۱۰۳ ه.ق) هستیم. از دید این حکیمان، توجه به باطن جز با ولادتی درونی ممکن نیست. هر سستی به شرطی زنده است که حامل زندگی و پیوسته در تولدی دیگر باشد. عالترین نماد فلسفی مکتب اصفهان صفوی ملاصدرای شیرازی (ت. ۹۷۹ ه.ق/ ۱۵۷۱ م. و ف. ۱۰۵۰ ه.ق/ ۱۶۴۰ م) است. وی ترکیبی از فلسفه مشاء و حکمت اشراق را تجربه کرد. نوعی هماهنگی میان تشیع با مکتب افلاطونی ایجاد نمود. در تفسیر فلسفه سستی، ماهیت را با وجود تعویض کرد و با اعلام اصالة الوجود، انقلابی در فلسفه پدید آورد. ملاصدرا با برهانی کردن مجرد خیال فعال نظریه شیخ اشراق را به کمال رساند. وی معتقد به قوه‌یی لطیف و بنوعی حجاب نفس است و به خلاقیت نفس نیز اعتقاد دارد. هر نفسی بهشت و دوزخ خود را خلق میکند و مرحله تعقل همان اتحاد عاقل و معقول و عقل است. شاگرد او فیض در مدرسه شوشتری اصفهان تدریس میکرد و ۱۲۰ عنوان کتاب به فارسی و عربی از او برجای مانده است. وی تحریری از *احیاء العلوم غزالی* را تألیف کرد و از ارادتش به ابن عربی نیز کاسته نشد. ملاعبدالرزاق لاهیجی دیگر شاگرد ملاصدرا و داماد او (ف. ۱۰۷۲ ه.ق/ ۱۶۶۱ م) شخصیتی متفاوت دارد.

فلسفه در عصر پایانی صفوی رنگ عرفانی به خود گرفت و از کلام مستقل شد و گرایشهای خاص خود را دنبال کرد. مشارب اخباری و مشائی و صوفی در این دوره مطرح بودند و علوم در تعامل و تبادل بیشتری یکدیگر را درک میکردند. دیدگاه فلسفی ملاصدرا در میان علوم عقلی جان گرفت و همه این افکار و عقاید همواره خود را به ابوعلی سینا و ابن رشد منتسب میساختند.

۷۳

از شاگردان میرداماد، افزون بر ملاصدرا، میتوان از سیداحمدبن زین‌العابدین علوی پسر عمه و داماد میرداماد (ف. ۱۰۵۴ ه.ق/ ۱۶۴۴ م) یاد کرد. از دیگر شاگردان میرداماد، محمدبن علیرضابن آقاجانی است که تاریخ خاتمه اثرش را ۱۰۷۱ ه.ق نوشته‌اند. وی از آن دسته فیلسوفانی است که آزادانه به بیان الهامات فلسفی شخصی میپرداخت. دیگر شاگرد میرداماد، قطب‌الدین محمداشکوری (ف. ۱۰۷۵ ه.ق) که به



محمدجواد سامی، سعید رحیمیان؛ تأثیر حکیم سبزواری بر مکتب تهران، تداوم مکتب فلسفی اصفهان قاجاری

شریف لاهیجی معروف است و آثاری به فارسی و عربی دارد. وی تفسیری تأویلی بر قرآن نوشته است. ملاشمسای گیلانی با پانزده رساله با میرداماد همراه بوده است. او همدرس جوان ملاصدرا و قائل به اصالت الماهیه بود و مکاتبات دوستانه وی با ملاصدرا نیز موجود است.^(۲۰) آقا حسین خوانساری و ملاصدرا، لاهیجی، فیض کاشانی و ملاخلیل قزوینی را هم جزء شاگردان میرداماد دانسته‌اند. دوره تاریخی مکتب اصفهان صفوی که توأم با قدرت گرفتن شاه عباس بود، تجربه عصر مغولی و ایلخانی و ترکمانان را در خاطر داشت و زمینه ظهور این مکتب فلسفی را با رویکرد عرفانی مهیا کرد. نفوذ معنوی خاندان صفوی را میتوان از فرمان احمد جلایر به شیخ صدرالدین موسی، پسر شیخ صفی‌الدین اردبیلی، دانست. از جمله بزرگان این خاندان میتوان به خواجه علی که امیر تیمور بر او کمر اطاعت بست و سلطان جنید و شیخ حیدر اشاره کرد. این خاندان شافعی مذهب در یک دگردیسی فکری تاریخی به گروهی شیعه متعصب بدل شدند. با تشکیل دولت صفوی توجه به علم از شیراز به قزوین سپس اصفهان در اولین سالهای هزاره اول اسلامی معطوف گردید و مکتب فلسفی شیراز به کتب دهها دانشمند این مکتب منحصر گشت. ساختار استبدادی و ایلپاتی صفویان جای خود را با اندیشه تساهل و تسامح و مدارای مکتب شیراز عوض کرد.

ویژگیهای مکتب اصفهان صفوی

۱. اولین ویژگی این مکتب نوآوری است که حکمت متعالیه از جمله دستاوردهای آن میباشد.
۲. ضمن نزدیکی به حکومت از حکمای مشهور برخوردار بود که هر کدام منشأ نوعی اندیشه مخصوص به خود بودند؛ چنانکه ترکیب فلسفه اشراق و مشاء از آن جمله است.
۳. وجود رقابت بین حکومت عثمانی و صفوی نوعی تعامل را میان عالمان ایران و لبنان و عراق و بحرین ایجاد کرده بود.
۴. تصریح الهامات شخصی و اشراقی توجه به باطن و درون‌گرایی در میان اکثر دانشمندان این مکتب مطرح بود؛ از آن جمله میرداماد و ملاصدرا با رویکرد به تفسیرهای تأویلی از اشخاص صاحب‌نام این دوره بودند.



تمایز افکار ملاصدرا با دیگر نظامهای فلسفی

۱. ابتناء بر اصالت وجود و تمایز مطلق وجود و وجود مطلق (تمایز دقیق مفاهیم و اصطلاحات)

۲. واسطه بین مراتب وجود و طرح بحث حرکت جوهری بعنوان واسطه بین ثابت و متغیر

۳. بهره‌وری از منابع وحی و دین و تکیه بر آیات و روایات و طرح بحث عمومیت فیض

۴. قول به فقر وجودی و امکان فقری و طرح اضافه اشراقی و ربط وجودی

۵. توصیف تنزیهی حق تعالی و پرهیز از تجدید و تشبیه خداوند و الهام از اشارات ضمنی و ویژگیهای فردی ملاصدرا را میتوان چنین برشمرد: (۱) عدم اعتنا به ظواهر و نفی صورت‌گرایی؛ (۲) اهتمام به ریاضت؛ (۳) قوت ذهن و حدس؛ (۴) بهره‌وری از جذب و شهود عرفانی؛ (۵) تربیت شاگردان موفق؛ (۶) مرگ اندیشی.

و جوه ششگانه فوق که در فلوطین ظاهر بود، در ملاصدرا ظهوری تمام یافت.^(۲۱) از سال ۱۰۰۶ ه.ق که بطور رسمی شاه عباس صفوی پایتخت را از قزوین به اصفهان منتقل کرد تا ۱۱۳۵ ه.ق که توسط افغانها ویران شد،^(۲۲) وجود مسجد و مدرسه و کلیسا و کنیسه در این شهر نشان از رونق علم و فرهنگ دارد.^(۲۳)

مکتب اصفهان را به دو دوره تقسیم میکنند: دوره اول با میرداماد در حکومت شاه‌عباس ۱۰۱۷ ه.ق آغاز شد و تا ۱۱۳۶ ه.ق حمله محمود افغان ادامه یافت. این دوره را رواج حکمت یمانی مینامند و میرفندرسکی و شیخ بهائی از بزرگان این اندیشه‌اند. ملاصدرا و ملارجب علی تبریزی دو طیف متفاوت این مکتبند. ملاشمسای

گیلانی ضمن رد دیدگاههای ملاصدرا بر آراء میرداماد تکیه نمود. این طیف در مقابل ۷۵ لاهیجی، فیض کاشانی و قاضی سعید قمی، بزرگان مکتب اصفهان عصر صفوی، قرار داشتند. مشخصات این مکتب (دوره اول) تأکید بر فلسفه ابن‌سینا و اشراق سهروردی و توجه به عرفان نظری محیی‌الدین ابن عربی و احادیث ائمه معصومین(ع) بود. عنوان مکتب اصفهان برای فعالیت‌های فلسفی فقهی و هنری در قرون دهم و یازدهم هجری به صور مختلف مطرح بوده است. هانری کربن و سیدحسین نصر این عنوان را



تکرار کردند تا نوزایی این فلسفه را در دوره شاه عباس یادآور شوند. آثار دیگر این مکتب، رواج هنرهایی مانند خط و نگارگری و نقاشی بود که این هنرها به خارج از ایران نیز سرایت کرد و در هند و عثمانی نیز تأثیر فراوان برجای گذاشت.

با شروع سلطنت قاجار و تلاش بی‌وقفه حکیم بیدآبادی (۱۱۹۸ ه.ق) دوره دوم مکتب اصفهان آغاز شد که به مکتب اصفهان قاجاری شناخته میشود. وی که شاگرد الماسی و خواجه‌ویی بود در اصفهان به تدریس کتب ملاصدرا اشتغال داشت. شاگردان او مانند خاتون‌آبادی (۱۲۰۳ ه.ق)، مهدی نراقی (۱۲۰۹ ه.ق)، گیلانی (۱۲۱۷ ه.ق) و میرزا احمد اردکانی (۱۲۲۵ ه.ق) در احیای اندیشه حکمت متعالیه کوشیدند. وی قائل به جمع شریعت و طریقت و حقیقت بود. حکیم آقا محمد بیدآبادی کتاب *آداب السیر و السلوک* را به زبان عربی بحسب درخواست شاگردش میرزای قمی نگاشت. او در علم کیمیا دستی داشت و در ایجاد جریان فکری حکمت صدرایی شاگردش ملاعلی نوری نقش بسیار فعال داشت.^(۲۴) شاگردان بیدآبادی حرکتی علمی را پدید آوردند. اعضای این مکتب در مقابله با اخباریون، جانب اصولیون رفتند و عقل را با شهود توأم نمودند. نتایج این مجموعه در اندیشه ملاعلی نوری (ف. ۱۲۴۶ ه.ق) شاگرد بیدآبادی متجلی گردیده است. وی که با شیخ احمد احسائی مباحثاتی داشته، شاگردانی چون ملا اسماعیل درب کوشکی، ملا آقای قزوینی، محمد جعفر لنگرودی، ملا عبدالله زنوزی و ملاهادی سبزواری را در طول یک قرن عمر خود تربیت کرده است.^(۲۵) ملاعلی نوری در عمل مکتب اصفهان قاجاری را تبیین نمود و موجب اشاعه آن شد و ملاهادی سبزواری با قدرت علمی فلسفی و حکمی خود توانست نقطه وصل دو دوره مکتب اصفهان با مکتب تهران شود و اساس مکتبی را بنا نهاد که به مکتب تهران معروف شد، مکتبی که شامل بزرگانی چون زنوزی پدر و پسر، حکیم قمشه‌ای و میرزا حسین سبزواری و حکیم جلوه بود.

علمای مکتب اصفهان صفوی

علمای برجسته این مکتب را میتوان چنین برشمرد: میرداماد (۱۰۴۰ ه.ق)، میرفندرسکی (۱۰۵۰ ه.ق)، ملاصدرای شیرازی (۱۰۵۰ ه.ق)، ملاعبدالرزاق لاهیجی (۱۰۷۱ ه.ق)، ملارجعلی تبریزی (۱۰۸۰ ه.ق)، ملاشمسای گیلانی (۱۰۸۱ ه.ق)،



ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۹۱ ه.ق)، قاضی سعید قمی (۱۱۰۳ ه.ق)، شریف لاهیجی (۱۰۷۵ ه.ق)، آقاحسین خوانساری (۱۰۹۸ ه.ق) و دو فرزندش سیدجمال و سیدرضی، ملا محمدباقر سبزواری (۱۰۹۰ ه.ق)، رفیع‌ای نائینی (۱۰۸۰ ه.ق)، فاضل هندی، محمدتقی و محمدباقر مجلسی (۱۰۸۱ ه.ق) و ملا مسیح‌ای شیرازی (۱۱۳۰ ه.ق). مسئله مورد توجه این عالمان شرایط اجتماعی حاکم بر قرن دهم هجری بود. در این دوره نبود حکومت واحد و بتعبیری ملوک‌الطوایفی قرن گذشته شرایطی کاملاً متفاوت با حکومت متعصب صفوی که با رویکردی صوفیانه و مردمی آغاز شده بود را شاهدیم. اندیشه افراطی شیعی و انتظار بیش از حد حوزه فقه‌های از طرف حکومت صفوی، علت عمده این تغییر روش ناگهانی بود. از طرف دیگر، رقابت صفویان با حکومت سنی عثمانی، این دو قدرت همجوار را در یک مواجهه فکری غیرعقلانی قرار داد. اشتراکات متعدد این دو سرزمین، فرصت این تغییر فلسفی فراسرزمینی را به امری شخصی و درونی بدل کرد. عالمان دوره اول صفوی با ترکیبی از رشته‌های فقه، کلام و فلسفه و اخلاق در کنار یکدیگر در حوزه‌های متنوع بصورت یک شبکه واحد عمل میکردند. با دعوت از علمای جبل عامل و به صدر نشانیدن برترین آنان چون محقق کرکی و بی‌مهری به افرادی چون ملاصدرا این جدایی سرزمینی آغاز شد. فقهای شیعه در طول تاریخ هزار ساله خود هیچگاه سرزمینی عمل نکردند و همواره متعلق به ملت اسلام بودند و جالب آنکه اکثر آنها ایرانی بود و خود را وقف مسلمین میدانستند. در این دوره به مرور حوزه فقهت بسمت حکومت و اندیشه فلسفی به سمت انزوا و یا شخصی تمایل یافت. مناصب روحانیون عصر صفوی به روایت تذکرة الملوک به مقام صدر، شیخ الاسلام، قاضی، قاضی عسکر و در ادامه بخصوص در اواخر حکومت مناصبی چون خلیفة الخلفا، نقیب‌التقبا، وزیر مستوفی، متصدی موقوفات، مجتهد، قاضی القضاة، پیش‌نماز، متولی، مؤذن و حافظ به آنها افزوده گردید. مینورسکی در مقدمه کتاب تذکرة الملوک علت انقراض سلسله صفوی را از بین رفتن اساس حکومت روحانیون میدانند.^(۳۶) شاهان ایران و عثمانی سنت سیاسی حمایت از کلیساهای ارمنی و گرجی را بمنظور جلب رضایت عالیتین مقام مسیحیان همواره لحاظ میکردند. مدارا با پیروان مذاهب همواره برای حکومت‌های ایرانی یک



اصل اجتناب‌ناپذیر بود، در حالی که قتل و تعقیب سنیان، سیاست نمودن روحانیون توسط حکومت، تغییر مساجد آنان و در بعضی موارد تخریب و تبدیل آنها به اصطبل یکی دیگر از عوامل سقوط صفویان بود.^(۲۷)

اولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی، عارف قرن هشتم، مرید شیخ زاهد گیلانی وقتی بر سجاده ارشاد مستقر گشتند^(۲۸)، هرگز گمان نمی‌کردند که در آینده‌ی نه چندان دور برای حفظ اقتدار حکومت خویش به نبردهای طولانی و جنگهای ویرانگر مبتلا شوند. بعد از تبعید ملاصدرا حکومت با امثال محقق کرکی و ابراهیم قطفی (م ۹۴۰ ه.ق) و مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ ه.ق) نیز نتوانست همراه شود. جرم ایشان آن بود که در زمینه غاصب دانستن حاکمان در عصر غیبت با تفکر سیاسی صفوی مخالفت داشتند. به اعتبار ملاصدرا در حکومت شاه‌عباس صفوی توسط الله‌وردی‌خان گرجی در شهر شیراز مدرسه خان ساخته شد.^(۲۹) در وقف‌نامه مدرسه توسط واقف تصریح شده که اولیای مدرسه روزانه یک درس فلسفه برای طالبان علم ارائه نمایند. این تأکید نشانگر آن است که مبدا مدرسه خان شیراز به سرنوشت مدرسه فیضیه و احکام میرزای قمی و یا مدارس مشهد و اصفهان دچار شود؛ چرا که طلاب در آن مدارس از آموزش علوم عقلی منع می‌شدند. در مدرسه الله‌وردی‌خان شیراز نجوم، ریاضیات، فلسفه و کیمیا تدریس میشد.^(۳۰) آنچه بر فیلسوفان عصر صفوی گذشت سه دوره کاملاً متفاوت را در خاطر دارد: در دوره اول، میرداماد و میرفندرسکی و شیخ بهایی به علت نزدیکی به دربار و اقتدار اجتماعی دوره فراز را تشکیل میدادند. دوره میانی شامل فیض و لاهیجی و قاضی سعید بود که با دارا بودن اندیشه فلسفی اعم از مشاء و اشراق یا اصالة الماهیه و یا اصالة الوجود قادر به بیان آزادانه اندیشه خویش بودند. متأسفانه در دوره سوم استبداد حاکم آنچه را میخواست از حکیمان طلب میکرد؛ البته در حوزه فقه با مشکل کمتری مواجه بود و مسئله در خصوص مباحث عقلی بود. ۷۸

شیخ‌الاسلامهای شاخص این دوره محقق کرکی، شیخ عاملی، شیخ منشار، شیخ بهایی و علامه مجلسی بودند.^(۳۱) وجه تمایز و دلیل تفکیک دو مکتب اصفهان به صفوی و قاجاری علاوه بر طولانی‌بودن دوره حکومت صفوی، نوع عملکرد حاکمان جاهل و بروز تنوع اندیشه در این دوران بود.

نمایندگان مکتب اصفهان صفوی

از شاگردان میرداماد، ملاشمسای گیلانی، همدوره ملاصدراست که قائل به اصالت ماهیت بود. وی در مسئله حدوث دهری میرداماد در رساله *مسالك اليقين* از استاد خود دفاع کرده است.^(۳۲) از دیگر بزرگان مکتب اصفهان صفوی میرفندرسکی (۱۰۵۰ ه.ق/ ۱۶۴۰ م) است که در ترجمه متن سانسکریت به فارسی، شاهزاده دارا شکوه را معرفی میکند. در افکار او سایه اهریمن را میتوان مشاهده کرد. وی مشائی بود و اندیشه‌ی ضدافلاطونی داشت ملاصدرا را از شاگردان او معرفی میکنند، اما ملاصدرا از این مسئله یاد نمیکند. ملارجبعلی تبریزی به درس او حاضر میشد که نقاد اندیشه ملاصدرا بود.

حسین خوانساری (ت. ۱۰۱۶ ه.ق / ف. ۱۰۹۸ ه.ق) با تسلط بر ریاضی، هیأت، فلسفه، فقه، کلام و حدیث به استاد الكل مشهور بود. محمدباقر سبزواری معروف به محقق سبزواری نیز مربوط به این دوره است. هانری کربن از این دوره فلسفی بسیار تأثیر گرفته و بر این باور است که فلسفه بیان وضعیت اجتماعی یک دوره است.^(۳۳) وجه مشخصه و برتر مکتب اصفهان صفوی آن است که غالب اندیشمندان به یک نوع الهام و اشراق در کسب معارف باور داشتند. دیگر عالم این مکتب صدرالمآلهین شیرازی متولد ۹۷۹ ه.ق/ ۱۵۷۱ م بود که وفاتش در بازگشت از سفر حج در بصره به سال ۱۰۵۰ ه.ق اتفاق افتاد و به عتبات عالیات منتقل شد و در کنار مرقد امام همام (ع) دفن گشت. از شاگردان و ادامه‌دهندگان حکمت متعالیه، حکیم لاهیجی و فیض کاشانی را باید بر میرزا حسین تنکابنی افزود.

تاریخ فرهنگ و هنر و تفکر با عبور از سه جریان عمده فلسفه، کلام و عرفان بدست آمده است^(۳۴) میتوان گفت در این دوره کلام شیعی راه خود را از فلسفه مجزا و فقه استدلالی مسیر خود را از اخباریگری جدا ساخت. فلسفه برین و ماورایی مطرح شد و بسمت عرفان در عصر مکتب فلسفی قاجاری توسط حکیم ملاحادی سبزواری سوق یافت و اوج این اندیشه تخصصی عرفانی را در مکتب فلسفی تهران در وجود حکیم قمشه‌ای و ملاعلی زنوزی مشاهده میکنیم. وجه برجسته مکتب اصفهان قاجاری گرایش فزونتر به کلیات علوم عقلی بود.

مکتب اصفهان پس از ملاصدرا

شاگردان و حکیمان پس از ملاصدرا بر آن شدند که حکمت متعالیه را با تلاش پیگیر زنده نگه دارند. نقش لاهیجی و فیض کاشانی، دو شاگرد ملاصدرا که هر دو به افتخار دامادی او نایل شده بودند، در این میان بی‌بدیل است. اما آنچه که در اینجا لازم است بدان توجه شود، نقش منتقدانی چون ملارجبعلی تبریزی است. نباید این نکته را از نظر دور داشت که این شیوه مخالفت و تأکید بر نقد بعنوان روش مناسبی به مکتب تهران رسید. ملارجبعلی تبریزی، معاصر شاه عباس دوم و از مخالفان اساسی نظریات ملاصدرا در نفی فلسفه وجود و حرکت جوهری و وجود ذهنی بود. این نوع نقد در دوره بعد با رویکرد به حکمت متعالیه از حکیم سبزواری دیده میشود. وی ناقد نظریات خاصی از ملاصدرا بود، با این تفاوت که شناخت دقیق حکیم سبزواری او را از اساس حکمت متعالیه دور نکرد. ملارجبعلی تبریزی با پذیرش اصالت ماهیت به تباین ذاتی بین واجب و ممکن معتقد بود و در الهیات تنزیهی بسیار نام‌بردار بود. وی با پشتوانه احادیث امامان شیعی، راه حکمت عرفانی را پیمود و در نظریه وجود به سهروردی بسیار نزدیک شد.

عدم شهرت او در میان متفکران فلسفی و نبود ایده واحد او را از حکیم سبزواری متمایز میکند^(۳۵) از شاگردان تبریزی، قاضی سعید قمی و ملامحمد تنکابنی و میرقوم رازی و محمد رفیع پیرزاده و عباس مولوی را میتوان نام برد که مشهورترین آنها قاضی سعید قمی (ت. ۱۰۴۳.ه.ق/ ف. ۱۱۰۳.ه.ق) میباشد وی شاگردی فیض و لاهیجی را هم در کارنامه خود دارد و اشراقی‌مشرّب و نماینده عرفان شیعی بوده است.^(۳۶) از دانشمندان و حکیمان دوره فترت اصفهان صفوی، محمد اردستانی (۱۱۳۴.ه.ق) عنایت‌الله گیلانی (۱۱۳۴.ه.ق)، فاضل هندی (۱۱۳۵.ه.ق)، الماسی (۱۱۵۹.ه.ق)، اسماعیل خواجه‌نئی (۱۱۷۱.ه.ق) و قطب‌الدین نیریزی (۱۱۷۳.ه.ق) را میتوان نام برد. این بزرگان دوره فترت دلیل واضح مدعای مقاله‌اند که ارتباط حکیمان با مردم در شرایط خاص اجتماعی جلوه‌گستر است. آثار کجرویه‌های مستبدانه و خرده‌فرهنگ‌های ایلی در این دوره اختناق کار را تا به آنجا پیش برد که در اصفهان گروهی ضد فلسفه، فیلسوفان بزرگ را در قالب زندیق از اصفهان اخراج کردند.



محصول این نوع تفکر در آینده‌بی نه چندان دور در قامت صوفی‌کشی و مواجهه با اخباریگری در لوای دفاع از اصول، مهر کفر و ارتداد را بر انسانهایی پاک نهاد کوبید.

از مکتب اصفهان صفوی تا قاجاری

حکمت متعالیه توسط شاگردان ملاصدرا به آقامحمد بیدآبادی (۱۱۹۸ ه.ق) رسید؛ حکمتی که راه خویش را در زمرة اشراقیون قلمداد کرده است.^(۳۷) بیدآبادی با ملاصدرا یک و نیم قرن فاصله دارد و شاگردانی پرتوان و دانشمندی چون اسماعیل خواجویی تربیت کرده است. وی اکثر وقت خود را در اصفهان به تدریس حکمت متعالیه مشغول بود. عملکرد ملامحراب گیلانی، ابوالقاسم خاتون‌آبادی (۱۲۰۳ ه.ق)، ملامهدی نراقی (۱۲۰۹ ه.ق) شرایطی را فراهم کرد که در مقابل اندیشه ملاامین استرآبادی اخباریگرا نام مکتب اصفهان زنده بماند. میرزا احمد اردکانی به درس حکمت ملاصدرا در شیراز مشغول بود. شاگردان حکیم بیدآبادی از شیوه استادشان جدا نبودند.^(۳۸) شاخصان مکتب اصفهان قاجاری، بیدآبادی (حکیم مبدع)، ملاعلی نوری (عالمی متعلم) و ملاهادی سبزواری (خاتم حکمای مکتب اصفهان و حکیم صلح) بوده‌اند. کتب حکیم سبزواری توسط میرزایوسف آشتیانی (مستوفی الممالک) به چاپ رسید و نتایج مکتب اصفهان نمودار گشت.^(۳۹)

ملاهادی سبزواری را باید فصل‌الختم مکتب اصفهان و مفتاح مکتب تهران دانست. جایگاه حکیم در عهد ناصرالدین شاه چنان بود که ملاصدرا در زمان شاه عباس^(۴۰) و در مکتب اصفهان اندیشه‌های تقابلی را احیا نمود و قدرت نقد را در میان حکما تقویت کرد. از مشخصات این مکتب، تأکید بر اندیشه حکمت متعالیه بود و حکیم سبزواری از این اندیشه بسیار یاد کرده است.^(۴۱)

از ویژگیهای مکتب اصفهان قاجاری میتوان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. دسترسی به منابع متعدد حکمت و فلسفه در پایتخت و حمایت حکومت از عالمان و فقیهان بر اثر افول اقتدار صفوی و باز بودن مسیر تحصیل ناشی از دوره نادری و آسایش عصر کریمخانی
۲. رواج نقد مخالف امثال ملارجبعلی بر حکمت متعالیه ملاصدرا و دفاع منطقی



از آن توسط ملاعلی نوری

۳. تفکیک الهیات از فلسفه و عرفان و رواج اصالة الوجود در مقابل اصالة الماهية
۴. توجه به اصول و فقه و کلام و فاصله گرفتن از اندیشه اخباریگری در میان
حکیمان ایرانی و احترام به اندیشه‌های مخالف و تلفیق حکمت مشاء و اشراق و
تخصصی شدن علمی چون عرفان و تفسیر.

شاگردان مکتب اصفهان، اساتید مکتب تهران

از شاگردان ملاعلی نوری، ملا اسماعیل واحد العین، ملا آقای قزوینی، محمدجعفر
لنگرودی، ملا عبدالله زنوزی و ملاهادی سبزواری را میتوان نام برد؛ حکیمانی که
کاربرد کلمه حکمت را بر فلسفه ترجیح دادند.^(۴۲) ایشان اساتید تعیین‌کننده مسیر
فکری مکتب تهران بودند.

با امتناع ملاعلی نوری از رفتن به تهران و عدم پذیرش فرمان شاه که خود نوعی
انتقال قدرت از اصفهان به پایتخت محسوب میشد، مدتی به عمر مکتب اصفهان
افزوده شد. به سفارش فتحعلی شاه، حکیم زنوزی بیست سال از ۱۲۳۷ تا ۱۲۵۷ ه. ق
ریاست مدرسه مروی را برعهده داشت.^(۴۳) مشکلات معیشتی اصفهان و شیوه سنتی
این حوزه بر سرعت مهاجرت به تهران افزود که موجبات تشکیل مکتب تهران را
برای شاگردان مکتب اصفهان فراهم کرد و این عمل ناشی از ابراز قدرت جدید و
جلب حوزه علمی از اصفهان به تهران بود. البته جو حاکم مقتدر فلسفی عصر شاه
عباس بطور کلی زایل شده بود. این دوره متفاوت از دیگر ادوار است و نمیتوان آن را
چون گذشته تحلیل کرد. دولت قاجار نتوانست مشروعیت دینی همسان دولت صفوی
بدست آورد و مقبولیت اجتماعی این دو دوره را نمیتوان با یکدیگر مقایسه کرد.

انتظار اجتماعی و توقع سیاسی بعد از جنگهای طولانی مدت روس و رایحه ورود
اندیشه پارلمنتاریسم و مقدمات مشروطه‌خواهی را میتوان از علل عمده رویکرد از
اصفهان به تهران دانست. بایسته‌تر آنکه در علل رویکرد به پایتخت جدید و فضای
حاکم بر تهران، سفرهای متعدد درباریان و بازگشت محصلین از فرنگ و ورود به
تهران تازه پایتخت شده در اذهان عالمان این دوره پسندیده‌تر آمد. جلوه‌گری مدارس
جدید تهران، چون مروی و سپهسالار و دارالفنون بر جو فقه‌تبی سنگین اصفهان که



عرصه را بر فیلسوفان جوان تنگ کرده بود، نباید از خاطر برد.

حکیم سبزواری، محور مکتب اصفهان و تهران

زندگانی ملاهادی سبزواری با دوران سه پادشاه قاجار، فتحعلی شاه و محمدشاه و ناصرالدین شاه همزمان بوده است. حکیم سبزواری با احیای اندیشه صدرایی و تلفیق آن با عرفان در عمل موفق شد که اندیشه‌اش یکی از ارکان فکری مکتب تهران قلمداد شود. بانیان مکتب تهران، درس خوانده‌های حوزه علوم دینی اصفهان بودند. پس از آنکه ملاعبدالله زنوزی به تهران عزیمت کرد و مدیریت مدرسه مروی را عهده‌دار شد، دیگر مهاجران، از اصفهان به او پیوستند. ملاعلی مدرس به همراه حکیمانی چون قمشه‌ای و ملاحسین سبزواری و میرزای جلوه، حکمای اربعه تهران را تشکیل دادند. ملاعبدالله زنوزی از همدرسان ملاهادی سبزواری در اصفهان و هر دو از شاگردان ملاعلی نوری در مدرسه شمسیه اصفهان از درس وی بهره برده بودند.^(۴۴) ملاعلی مدرس و ملاعبدالله زنوزی از یاران فکری و از ارادتمندان ملاهادی سبزواری بوده‌اند.^(۴۵)

یکی از اهداف نوشتار حاضر، برآورد میزان پیوند میان مکتب تهران و آموزه‌های ملاهادی سبزواری است. داده‌هایی در دست است که نشان می‌دهد حکمای مکتب تهران با حکیم سبزواری در مسقط‌الرأس وی مراداتی داشته‌اند؛ چنانکه از حکیم قمشه‌ای سؤال میشود: «چرا با وجود حوزه فعال تهران، طلاب به نزد ملاهادی به سبزواری می‌روند؟» وی میگوید: «آنچه ملاهادی دارد، ما نداریم».^(۴۶) بنظر میرسد تلاش ملاهادی و همفکران وی در ترویج مکتب خردگرایانه، علاوه بر پیشینه تعلیماتی حکیم، ناشی از ناسازگاری محمدشاه با علما و اندیشه صوفیانه حاکم بر دربار بوده است. در این دوره از تاریخ وطن، گسترش روابط ایران با مغرب‌زمین و توسعه آموزشهای جدید مبتنی بر علوم تجربی، گرایش خردورزانه دینی را تقویت کرده است. از نشانه‌های جامع‌الاطراف بودن حکیم آنکه ایشان در سالهای اول اقامت در اصفهان نزد آقامحمدعلی نجفی (ف. ۱۲۴۵ ه. ق) روزی یک ساعت درس فقه خوانده است.^(۴۷) همچنین درس شیخ محمدتقی اصفهانی ف. ۱۲۴۸ ه. ق مؤلف کتاب هدایة المسترشدين



و شرکت کوتاه‌مدت (۵۳ روزه) در درس شیخ‌احمد احسایی به توصیه آخوند ملاعلی نوری را در کارنامه خود دارد. هر چند درس احسایی را در زندگینامه خود متذکر نشده، لیکن خبر این حضور در کلمات دیگران آمده است. بنقل از سیدجلال آشتیانی، حکیم مدتها از حوزه درس میرزا حسن نوری، فرزند ملاعلی و میرزا حسن چینی ف. ۱۲۶۴ ه. ق. مدت کمی هم از درس عرفان سیدرضی لاریجانی ف. ۱۲۷۰ ه. ق. بهره برده است.^(۴۸) تنوع در اساتید او را اجتماعی پرورش داده، با وجود این، استاد حکیم در عرفان معلوم نیست، اما وقوف ایشان بر آثار محیی‌الدین ابن عربی ف. ۶۳۸ ه. ق. و تأثیرپذیری از حکمت متعالیه ملاصدرا ف. ۱۰۵۰۲ ه. ق. واضح است. بظاهر مرید نبودن نسبت به شیخی از شیوخ طریقه‌های رایج آن عصر و ذوق عرفانی حکیم و مراقبه‌های جدی، وی را از صاحبان کشف قلمداد مینمایند.^(۴۹) برخی شیوخ سلسله گنابادی مانند سلطان علی گنابادی صاحب تفسیر بیان السعاده از شاگردان حکیم بوده‌اند و حکیم به آنان تعلق خاطری داشته است. حکیم با وجود ارثیه پدری و تمکن خانواده مادری بسیار با قناعت امرار معاش میکرد و هرگز درصدد تجارت و شغل و کسب نبود بلکه اوقات عمر را صرف مطالعه و تدریس و تحقیق مینمود.

مکتب تهران

با تأسیس مدرسه مروی، ملاعلی نوری به علت اشتغال فراوان و کهولت سن، شاگردش ملاعبدالله زنوزی را از اصفهان به تهران اعزام کرد و این حرکت باعث رشد سریع اندیشه فلسفی در این شهر و شکلگیری مکتبی به نام مکتب تهران شد که با این نام در فلسفه شناخته میشود. این عمل، باعث مهاجرت دیگر حکما به تهران شد.^(۵۰) میرزا علی مدرس به حکیم تهرانی شهرت یافت. عنوان مکتب تهران را برخی به دیده انتقادی مینگرند و آن را حوزه تهران مینامند و معتقدند که در این حرکت نوآوری خاصی نبوده که بتوان به آن عنوان مکتب داد. سیدحسین نصر علاوه بر رد این نظریه می‌افزاید که مکتب تهران علاوه بر نوآوری، زائیده یک فرهنگ و دستاورد فلسفه شرق و غرب است. حکیم در فلسفه دنبال حقیقت میگردد و مکتب با نام اهالی آن منطقه شکل نمیگیرد، بلکه به وجود عالمانی که به آن حوزه توجه میکنند بدست می‌آید.



در مکتب شیراز که با قطب‌الدین شیرازی آغاز شد و به غیاث‌الدین و خفری ختم شد، همه افراد اهل شیراز نبودند و نوآوری مشخصی را نیز در این مکتب نام نمی‌برند. در مکتب تهران هم غالب حکما، مهاجران اصفهان، نجف و سبزوار بودند و این حوزه تازه تأسیس امکان ارائه علوم عقلی در قالب حکمت متعالیه را فراهم آورد.^(۵۱) این تلاشها بود که موجب شد تهران را «شهر هزار حکیم» بنامند. در دوره فتحعلی شاه قاجار مساجد و مدارس بسیاری در تهران ساخته شد. اولین مدرسه به سبک اروپایی را امیرکبیر به نام دارالفنون بنا نهاد. دکتر پلاک اطریشی که توسط امیرکبیر برای تدریس به دارالفنون آمده میگوید: ساختمانهای درباری که از انعام شاه برخوردارند چنان سست و نامطمئن درست شده‌اند که همه ساله به تعمیرات اساسی نیازمندند.^(۵۲) نظریه عدم استحکام در مساجد و معابد و مدارس که اکثراً از مشارکت مردمی و یاری حکیمی برخوردار بوده، کاملاً معکوس است. مدارس معروف تهران عبارتند از: مدرسه مهدعلیا، سپهسالار، حکیم، ملارضا فیروزآبادی، دارالشفاء، آصفیه، محسنیه، فخری (مروی یا خان مروی)، معین الممالک که طلاب در آنها به تحصیل مشغول بودند.^(۵۳) از سوی دیگر، حکیمان و عارفان در این شهر با مظاهر جدید فرهنگ و تمدن و فلسفه غرب آشنا شدند. به هر روی، تضارب آراء و آزادی انتخاب شیوه و سبک، از مشخصات بارز این مکتب است. در تهران شاهزادگان مدافع عرفا و حکما، هر کدام به نحوی موجبات گسترش علم و دانش و نیز تلاقی حکیمان مسلمان با فلسفه غرب را فراهم کردند؛ از آن جمله عمادالدوله را میتوان نام برد که درخواست نگارش کتاب *بدايع الحکم* را از مدرس تهرانی داشت. در همین زمان، شاهزاده جناب به درس حکیم سبزواری حاضر شده و سلطان مراد میرزا نگارش شرحی بر *مثنوی* را از ملاهادی درخواست نمود.^(۵۴) سفارش ناصرالدین شاه به حکیم سبزواری مبنی بر نوشتن کتاب *مبدأ و معاد* نشانه دیگری از احترام حکیمان این دوره نزد ناصرالدین شاه قاجار است. همچنین تکریم حسام‌السلطنه از حکیم سبزواری هنگام پیروزی بر سالارالدوله در سبزوار و تعیین خانه حکیم بعنوان محل امن، حاکی از توجه ویژه شاهزادگان در دفاع از حکماست. از دیگر برجستگیهای

۸۵



مکتب تهران به انزوا رفتن افراد مقدس‌نما و متعصب بود و با ایجاد مدارس جدید و ارائه دروس حکمت و عرفان، اندیشه فلسفی رونق گرفت.^(۵۵)

مقدمات شکلگیری مکتب تهران

قرن سیزدهم هجری، عصر تحول اجتماعی بود و خردورزی وارد مباحث اجتماعی شد و حکمت ارزش خود را بدست آورد. حکیم ملاهادی سبزواری با پای فشاری بر اصول فلسفی، عرفان را به کمک منطق و ادبیات وارد حوزه آموزش نمود و با نیم قرن تلاش و کوشش برای تبیین خردگرایی با ترکیب و تلفیق شیوه مشائی و اشراقی، حکمت متعالیه را زنده کرد. بدین ترتیب وی مکتب اصفهان را تکمیل نمود و موجبات پیدایش مکتب جدید تهران را فراهم آورد. او با اجتناب از دخالت در امور حکومتی، حاکمان را متوجه نیاز جامعه به حوزه علم نمود و با عشق به حکمت زندگی کرد. احاطه و اشراق او به عرفان نظری که در آثارش متجلی است، همراه با احترام به بزرگان صوفیه در عرفان عملی همچون راز شیرازی (استاد میرزا احمد تبریزی مشهور به وحیدالاولیاء) و ملاسلطان علی گنابادی تکیه بر عرفان را که سرچشمه حکمت است، در مکتب تهران زنده نگه داشت.

حکیم سبزواری، در طول ۷۸ سال عمر پر تلاش خود عالمان بزرگی چون آخوند خراسانی و حکیم علی مدرس (تهرانی) و آخوند ملاحسین قلی همدانی را در جمع دوستان و طالبان علم پرورش داد و در این مسیر به نیاز علمی حاکمان پاسخ گفت، اما درباری نشد، با درویشان به اکرام سخن میگفت، اما صوفی نگردید، با تکیه بر خرد و شهود، فلسفه صدرایی را زنده کرد، اما مقلد نگشت.^(۵۶)

ویژگیهای مکتب تهران

۸۶

ویژگیهای برجسته مکتب تهران عبارتند از:

۱. ارتباط مستمر با نهادهای اجتماعی و تأسیس مدارس متعدد علمی در تهران
 ۲. دفاع منطقی از فلسفه اسلامی و عرفان عملی با کسب اطلاعات دقیق و به روز از علوم فلسفی
- ویژگی خاص مکتب تهران که مکتب اصفهان فاقد آن بود و در دوره ملاحسینی



نوری مشاهده نشد، نگاه استقلال‌ی به فلسفه ابن‌سینا جدای از فلسفه ملاصدراست. میرزای جلوه با مخالفت ملاصدرا، فلسفه مشائی ابن‌سینا را زنده کرد و ضمن تعلیقه بر آثار ملاصدرا با نقد آراء وی، موجبات آزادی فکر و اندیشه را در مکتب تهران فراهم ساخت. از جمله بخت‌یاری دیگر مکتب تهران، چاپخانه‌های متعدد در تبریز و اصفهان و تهران را میتوان نام برد که وسیله انتشار سریع کتب حکمت متعالیه را فراهم ساخت و با چاپ کتب فلسفی فضای جدیدی را در کشور مهیا کرد.^(۵۷) شاخص برجسته این مکتب، واقع شدن در زمانه‌ی است که علاوه بر رشد علوم عقلی در ایران و کشورهای اطراف با بازگشت محصلان اعزامی از خارج، اندیشه غرب در تهران بعنوان محفل روشنفکران ادبی و هنری مطرح گردید. مطبوعات کشورهای مرتبط با ایران از جمله قاهره، لندن، بمبئی، پشاور، بغداد و بیروت در عمل حامل نشر اندیشه‌های متنوع عقلی و علمی شدند^(۵۸)، برخورد با اندیشه‌های فلسفی جدید غربی، نقد و بررسی کتب فلسفی غرب و دعوت به همکاری و مباحثه اندیشمندان آن و تحمل و پذیرش سخنان ایشان و مطالعه دقیق کتب آنان و ارائه مباحث تطبیقی فلسفی جدید از جمله اموری است که در دوران مشروطه‌خواهی در تهران در اوج بود. سفرای کشورها در رفت و آمد بودند، صنعت چاپ جان گرفت، تهران تجربه یک قرن پایتختی را در کارنامه یافت. بدین ترتیب جمعیت زیاد شده، مطالبات کثرت یافته و سطح سواد عمومی رو به تزاید گذاشت و مدارس جدید یکی پس از دیگری آغاز به کار کردند و زمینه تأسیس دارالفنون و دانشگاه تهران فراهم گردید و مکتب تهران در این فضا رشد پیدا کرد.

حکمای اربعه و تداوم مکتب تهران

۸۷

برخی بر این باورند که مکتب تهران بعد از حکمای اربعه تداوم یافت و از طریق شاگردان ملاعلی‌تهرانی و دیگران به راه خود ادامه داد. اینان معتقدند که مکتب تهران استمرار فلسفه ملاصدرا و ادامه حکمت متعالیه است. بر همین اساس با یک وقفه کوتاه، نسل جدید مکتب تهران آغاز شد. میرزا مهدی آشتیانی و فاضل‌تونی شاگردانی را تربیت کردند که مدرس فلسفه، حوزه قم و دانشگاه تهران شدند؛



سید کاظم عصار، سید حسین رفیعی، آیت‌الله شعرانی، میرزا طاهر تنکابنی، میرزا محمدعلی شاه آبادی، سید حسین بادکوبه‌یی، محمدتقی آملی، میرزا مهدی قمشه‌ای از آن جمله هستند. البته مهدی حائری و مرتضی مطهری از نسل سوم این مکتب محسوب میشوند. در مقابل این اندیشه برخی بر این باورند که حوزه تهران را نمیتوان مکتب نام نهاد و علت را دانشمندان این دوره که همگی در حوزه‌های دیگر تحصیل کرده و رشد نموده‌اند میدانند؛ از آن جمله سیدعلی قاضی است اساس اندیشه حکمای حوزه نجف، علامه طباطبایی را تربیت کرد و آیت‌الله بهجت را تعلیم داد. اینان از قم در بعضی موارد با نام مکتب قم یاد میکنند. حوزه قم و تهران، همواره یک مرکز تلقی شده‌اند. استاد صدوقی‌سها معتقد به حوزه تهران است و تأکید دارد که مگوئید مکتب تهران و بر نام حوزه تهران تأکید و تصریح مینماید.^(۵۹) ایشان هجده خصیصه متنوع را برای حوزه تهران یاد میکند که در نوع خود قابل توجه است.^(۶۰)

رابطه حکمای اربعه مکتب تهران با عرفان

حکیم ملامحمد رضا قمشه‌ای ت. ۱۲۳۴ ه. ق. شاگرد ملاعلی نوری و لنگرودی و بتعبیری متأثر از اندیشه ملاهادی سبزواری عارفی نامدار است که در میان حکمای اربعه باعث تقویت بعد عرفانی اندیشه مکتب نویای تهران شد. شاگردان او میرزا هاشم اشکوری، شیخ علی نوری، میرزا طاهر تنکابنی، میرزا ابراهیم ریاضی، میرزا علی‌اکبر مدرس یزدی و شیخ حیدر نهاوندی هستند. این حکیم نامدار به فلسفه ملاصدرا لباس حکمت پوشاند و عرفان را در مباحث عقلی بنحو مناسبی پوشاند. همچنین در وادی عرفان در مکتب تهران علاوه بر قمشه‌ای، اندیشه سیدرضی لاریجانی را در شکلگیری این مکتب بی‌تأثیر نمیدانند. سیدرضی لاریجانی که به دعوت میرزا اسماعیل گرگانی، شاهزاده معروف به تهران آمد، یکسال بعد از تأسیس دارالفنون ۱۲۶۶ ه. ق. در دوره ۸۸

صدارت امیرکبیر در تهران به تدریس کتب قانونی مشغول شد. قمشه‌ای از شاگردان او محسوب میشود. لاریجانی که خود شاگرد ملاعلی نوری بود، در سال ۱۲۷۰ ه. ق. وفات یافت. وی یکی از مهاجران اصفهان بود که در آن شهر بسیار آزار دید. محمدابراهیم کلباسی او را تکفیر کرد و به نجف‌آباد تبعید نمود. وی برای نجات جان خود تظاهر به جنون کرد. بوسیله این استاد و شاگرد، اندیشه عرفانی مکتب ابن‌عربی بصورت ممتاز



احیا شد؛ چنانکه او را بزرگترین عارف عرفان نظری در اندیشه محیی‌الدین ابن‌عربی در ایران میدانند. برخی او را از ابن‌ترکه و سیدحیدر آملی و صدرالدین قونوی که بزرگان این رشته‌اند کمتر میدانند.^(۶۱)

از وجوه برتر و برجسته مکتب تهران آشنا شدن افراد به فلسفه غرب است. اولین حوزه‌یی که توانست سنت فکری فلسفی ایران را احیا و آن را مقابل تفکر غربی مطرح نماید. حکیم ملاعلی مدرس تهرانی، مؤسس اندیشه مکتب تهران، بود که فلسفه غرب را با فلسفه اسلامی ایرانی به مواجهه کشاند. وی پاسخگوی مطالبی شد که به هر نحو از فلسفه غرب به ایران رسیده بود. از کارهای اساسی او نوآوری و تحلیل اندیشه‌های فلسفی بود. کتاب *بدایع الحکم ترجمان الاسفار ملاصدرا* به سفارش شاهزاده عمادالدوله بوسیله حکیم تهرانی تألیف شد. نکته قابل ذکر آنکه حکیم تهرانی هم در دوره‌یی مورد بی‌مهری جاهلان قرار گرفت. از اینرو چندی دروس حکمت و فلسفه خویش را از مدرسه به منزل منتقل نمود. اما دست از ارائه مطالب عقلی برنداشت.

از دیگر اساطین مکتب فلسفی تهران حکیم میرزا ابوالحسن جلوه بود. میرزای جلوه را میتوان با نقد اندیشه ملاصدرا و مخالفت با عرفان و تأکید بر اندیشه سینایی از وجوه برجسته تعامل این مکتب برشمرد. حضور مستمر در جلسات درس فلسفه، رابطه صمیمی با ناصرالدین شاه و زندگی مجردی، حضور دائمی در حوزه علمیه از میرزا شخصیتی بزرگ در ارائه آراء فلسفه مشاء و اندیشه‌های بوعلی ساخت. دوستی با حکیم ملاهادی سبزواری او را با اندیشه حکمت متعالیه ملاصدرا عجین نمود.

چهارمین عضو فعال حکمای مکتب فلسفی تهران میرزا حسین سبزواری، شاگرد مکتب عرفانی حکیم سبزواری است. وی کتب حکیم را از سبزواری به تهران منتقل کرد و برای چاپ آنان سعی بلیغ نمود. اقدام به نشر افکار دانشمندان در زمان حیات امثال حکیم ملاهادی که در اولین روزهای آغازین صنعت چاپ میزیستند مورد توجه جامعه علمی آن روز قرار گرفت. تلاش میرزا حسین سبزواری در اشاعه و نشر کتب حکیم ملاهادی سبزواری و گسترش حکمت متعالیه در این مکتب بسیار تأثیرگذار است.^(۶۲) در این دوره اندیشه‌های غالبانه که با حمایت‌های محمدشاه و میرزا آغاسی همراه بود،



حکیمان را بر آن داشت که با تکیه بر علوم عقلی با آن اندیشه مقابله کرده و جامعه را سمت خردورزی متمایل کنند و از سوی دیگر با کمک علوم استدلالی و توصیفی چون کلام و فقه، شیوه اصولی را بجای علوم صرفاً نقلی و اخباریگرا حاکم نمایند. ملاهادی ضمن حفظ اندیشه صدرایی با غور در علوم دیگر، حکمت متعالیه و علوم عقلی را در حوزه‌های علم تدریس نمود و با ماندن در سبزواری شیوه‌ی را بنیان نهاد که میراث گذشته حوزه‌های علمی را به جامعه زمان خود پیوند داد.

نتیجه‌گیری

با توجه به تلاش‌های علمی مکتب شیراز در قرن نهم و دهم هجری، جامعه آماده پذیرش افکار جدید در زمینه فلسفه و عرفان در قرن یازدهم و دوازدهم شد. با اقتدار سلطنت صفوی و ظهور ملاصدرا، موجبات اشاعه حکمت متعالیه فراهم شد. به فاصله یک قرن پس از ملاصدرا در اصفهان، زیر بنای ایجاد مکتبی در دل مکتب اصفهان ایجاد گردید که از آن به مکتب اصفهان قاجاری یاد میشود و این زمینه تحولی بزرگ با انقراض صفویه و ظهور زندیه و افشاریه را موجب شد که برگزیدن تهران بعنوان پایتخت، فصل‌الختم این حرکت علمی و عقلی بود. محور اصلی شکلگیری مکتب تهران، علاوه بر مهاجرت علمای اصفهان به تهران، وجود حکیمی چون ملاهادی سبزواری بود که با شناخت عمده هر دو مکتب، حوزه تازه تأسیس تهران را به مکتب استوار تهران متصل کرد و تا آنجا پیش رفت که توانست بعد از خود مکتب نوصدرایی را به جامعه علمی تقدیم نماید. وجه برجسته مکتب تهران، جامعیت اساتید و تخصصی عمل کردن آنان است. دومین ویژگی این مکتب، تألیف متون درسی توسط اساتید همان دوره، تصحیح کتب حکمی و عرفانی و چاپ آنها و تفکیک علوم از یکدیگر است. میتوان گفت در این مکتب برای اولین بار اندیشه صوفیانه از حکمت فاصله گرفت و عرفان بعنوان علمی مستقل مطرح شد و این تفکیک به حوزه تفسیر سرایت کرد و تفسیرهای عرفانی و فلسفی جایگاه جدیدی در میان اهل علم پیدا نمود. با نگارش شرح احادیث این سبک در مکتب تهران جان گرفت و شرح متون عرفانی به شیوه بدل گشت. توجه به کتاب مثنوی و ارائه شرح و تفسیر آن و مذاکره با دیگر اندیشمندان علوم به امری عادی بدل شد. هانری کربن با



توجه به اندیشه بوعلی بطور تخصصی، از مشخصات دیگر این دوره، توجه به ادبیات فارسی و نگارش متون فلسفی به زبان فارسی را برمی‌شمرد. در این زمینه شعر فارسی نیز رونق پیدا کرد و میتوان گفت اکثر حکمای این دوره تجربیات شعر فارسی خود را به دوستاناران این صنعت ارائه کرده‌اند.

پی‌نوشتها:

۱. لاکهارت، لارنس، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۱۹۲.
۲. الگار، حامد، *دین و دولت*، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۶۳.
۳. شعبانی، رضا، *مبانی تاریخ اجتماعی*، ص ۱۸۱.
۴. همو، *تاریخ ایران*، ص ۴۰.
۵. دوانی، علی، *شرح حال زندگانی جلال‌الدین دوانی*، ص ۱.
۶. *ملاصدرا، الأسفار الأربعة*، ج ۱، ص ۴۸۲.
۷. کربن، هانری، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبائی، ص ۴۷۵.
۸. *تاریخ ایران*، ص ۳۱۸.
۹. حافظ، شمس‌الدین محمد، *دیوان اشعار*، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، غزل ۱۳۳.
۱۰. همان، غزل ۲۷۷.
۱۱. همان، غزل ۷.
۱۲. همان، غزل ۱۵۹.
۱۳. مولوی، جلال‌الدین محمد، *مثنوی معنوی*، دفتر دوم، بخش ۱۵.
۱۴. سعدی، مصلح‌الدین، *کلیات*، دفتر مواعظ، غزل ۵۶.
۱۵. همان، غزل ۳۷.
۱۶. *دیوان اشعار حافظ*، غزل ۲۹۲.
۱۷. سعدی، بنقل از: *لغت‌نامه دهخدا*، مجموعه مترادفات، ص ۱۰.
۱۸. نوذری، عزت‌الله، *تاریخ اجتماعی ایران*، ص ۲۳۲.
۱۹. آشتیانی، سیدجلال‌الدین، *شرح حال و آرای ملاصدرا*، ص ۱۵.
۲۰. *تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۴۷۹.
۲۱. رحیمیان، سعید، *فیض و فاعلیت وجودی*، ص ۳۵۱.
۲۲. مدنی، احمد، *تاریخ معاصر ایران*، ص ۲۰.
۲۳. هنرفر، لطف‌الله، *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، ص ۵۷.
۲۴. ر.ک: *تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه*، بکوشش علی‌نقی منزوی.
۲۵. *تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۴۹۴.
۲۶. مینورسکی، *تذکره الملوک*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۱.
۲۷. *تاریخ اجتماعی ایران*، ص ۳۰۷.



۲۸. تاریخ ایران، ص ۳۲۵.
۲۹. سامی، علی، روزها و یادها، ص ۳۵۰.
۳۰. شرح حال و آرای ملاصدرا، ص ۱۵.
۳۱. دبیر سیاقی، محمد، تذکرة الملوك، ص ۷۰.
۳۲. تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۴۷۹.
۳۳. همان، ص ۵۱۲.
۳۴. نصر، سیدحسین، تاریخ فلسفه اسلام، زندگی و تألیفات سبزواری، ص ۳۶.
۳۵. صدرالمآلهین و حکمت متعالیه، ص ۱۸۷.
۳۶. تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۴۹۰.
۳۷. رحیمیان، سعید، مبانی عرفان نظری، ص ۱۱.
۳۸. ولایتی، علی اکبر، نقش شیعه در فرهنگ و تمدن، ص ۱۰۵۲.
۳۹. ایزتسو، توشیهیکو، حکمت سبزواری، ص ۵۷.
۴۰. ر.ک: حسینی، سیدمصطفی، دایرة المعارف جامع اسلامی، ج ۶.
۴۱. سبزواری، ملاهادی، شرح اسماء تهران، ص ۳۹.
۴۲. حکمت سبزواری، ص ۲۰.
۴۳. آشتیانی، سیدجلال‌الدین، مجموعه رسائل حکیم، ص ۷۲.
۴۴. برخواه، انسیه، سبزواری پژوهی، ص ۷۵.
۴۵. تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۲.
۴۶. رضائزاد، غلامحسین، زندگی و آثار حکیم سبزواری، ص ۱۷۰.
۴۷. خوانساری، محمد، منطق صوری، ص ۱۳۵.
۴۸. زندگی و آثار حکیم سبزواری، ص ۵۰.
۴۹. اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص ۲۰۰.
۵۰. صدوقی سها، منوچهر، تاریخ حکما و عرفای متأخر، ص ۲۶۵.
۵۱. همانجا.
۵۲. پلاک، اطریشی، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهانداری، ص ۴۵.
۵۳. جمعی از نویسندگان، «مکتب تهران»، دایرة المعارف فلسفی تشیع، ص ۷۷.
۵۴. زندگی و آثار حکیم سبزواری، ص ۱۵۶.
۵۵. همان، ص ۷۸.
۵۶. تاریخ حکما و عرفای متأخر، ص ۱۶۳.
۵۷. در این زمینه میتوان از میرزا ابوالقاسم نوری معروف به کلاتر و ملاحسین خوبی، بعنوان یاوران مکتب تهران نام برد.
۵۸. زندگی و آثار حکیم سبزواری، ص ۷۳۰.
۵۹. نوشین، غلامحسین، آثار حکیم سبزواری، ص ۱۲۶.
۶۰. حکمت اسلامی، حکیم تهران، ص ۷۷.

۶۱. مجموعه رسائل حکیم، ص ۲۳۶.
۶۲. اسراری سبزواری، ولی الله، شرح زندگانی حاج ملاهادی سبزواری، ص ۵۴.

منابع:

۱. آشتیانی، سیدجلال‌الدین، مجموعه رسائل حکیم، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۰.
۲. _____، شرح حال و آرای ملاصدرا، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۳. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکری فلسفی در جهان اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۱.
۴. اسراری سبزواری، ولی الله، شرح زندگانی حاج ملاهادی سبزواری، سبزواری، چاپ بیهق، ۱۳۳۲.
۵. اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، چاپ سنگی، تهران، کتابفروشی سنائی، ۱۳۰۶.
۶. الگار، حامد، دین و دولت، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۶۹.
۷. ایزتسو، توشی هیکو، حکمت سبزواری، شرح محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
۸. برخواه، انسیه، سبزواری پژوهی، تهران، خانه کتاب، ۱۳۹۲.
۹. پلاک، اطریشی، سفرنامه، ترجمه کیکائوس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.
۱۰. تهرانی، اقبزرگ، الدرر، کوشش علینقی منزوی، تهران، مطبعه علمی، ۱۳۷۲.
۱۱. جمعی از نویسندگان، «مکتب تهران»، دایرة المعارف فلسفی تشیع، تهران، بنیاد اسلامی، ج ۵، بی تا.
۱۲. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان اشعار، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۳۲.
۱۳. حسینی، سیدمصطفی، دایرة المعارف جامع اسلامی، تهران، ج ۶، ۱۳۷۹.
۱۴. خوانساری، محمد، منطق صوری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۹۲.
۱۵. دبیر سیاقی، محمد، تذکرة الملوک، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۹.
۱۶. دوانی، علی، شرح حال زندگانی جلال‌الدین دوانی، قم، انتشارات حکمت، ۱۳۳۴.
۱۷. رحیمیان، سعید، مبانی عرفان نظری، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۰.
۱۸. _____، فیض و فاعلیت وجودی، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۱۹. رضانزاد، غلامحسین، زندگی آثار حکیم سبزواری، تهران، انتشارات سنائی، ۱۳۷۱.
۲۰. سامی، علی، روزها و یادها، شیراز، انتشارات خیام، ج ۲، ۱۳۶۰.
۲۱. سبزواری، ملاهادی، شرح اسماء تهران، چاپخانه استاد محمدتقی، ۱۲۹۸.
۲۲. سعیدی، مصلح‌الدین، گلستان، بکوشش خطیب‌رهبر، تهران، مطبوعات صفی‌علیشاه، ۱۳۴۸.
۲۳. _____، کلیات، بکوشش خطیب‌رهبر، تهران، مطبوعات صفی‌علیشاه، بی تا.
۲۴. شعبانی، رضا، تاریخ ایران، تهران، انتشارات ندای تاریخ، ۱۳۹۴.
۲۵. _____، مبانی تاریخ اجتماعی، تهران، نشر قومس، ۱۳۹۵.
۲۶. صدوقی سها، منوچهر، حکمت اسلامی، حکیم تهران، ویژه‌نامه شماره ۷، قم، نشر زیتون، ۱۳۹۴.
۲۷. _____، تاریخ حکما و عرفای متأخر، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۵۹.
۲۸. کربن، هانزی، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبائی، تهران، انتشارات مینوی خرد، ۱۳۸۰.
۲۹. لاکهارت، لارنس، اقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۴.



۳۰. مدنی، احمد، تاریخ معاصر ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۳۱. مطهری، مرتضی، علوم اسلامی، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۹.
۳۲. ملاصدرا، محمد، الأسفار الأربعة، تهران، چاپ مصطفوی، ج ۶، ۱۳۹۰.
۳۳. _____، الأسفار الأربعة، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی؛ مقدمه و اشراف استاد سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ج ۱، ج ۱، ۱۳۸۳.
۳۴. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۵. مینورسکی، تذکرة الملوک، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۳۶. نصر، سیدحسین، صدرالمتألهین و حکمت متعالیه، ترجمه حسین سوزنجی، تهران، دفتر پژوهش، ۱۳۸۲.
۳۷. _____، تاریخ فلسفه اسلام، زندگی و تألیفات سبزواری، چاپ دیسبادن، ۱۹۶۶.
۳۸. نوذری، عزت‌الله، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات خجسته، ۱۳۹۶.
۳۹. نوشین، غلامحسین، آثار حکیم سبزواری، تهران، کتاب فروشی سنائی، ۱۳۷۶.
۴۰. ولایتی، علی‌اکبر، نقش شیعه در فرهنگ و تمدن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹.
۴۱. هنرفر، لطف‌الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، اصفهان، کتابفروشی ثقفی، ۱۳۴۴.